

ساختار قضایای منطقی

از دیدگاه فلاسفه و منطقدانان مسلمان

مقصود محمدی^(۱)

چکیده

محصله، رفع و قطع حکم ایجاب است ولی مفاد سالبة المحمول ایجاب سلب است. این نوع قضیه را خواجه نصیرالدین طوسی و از معاصرین، علامه طباطبایی بعنوان یک قضیه منطقی قبول ندارند.

قضیه منطقی حملیه باعتبار کیف تقسیم میشود به موجبه و سالبه و هر یک از آن دو، باعتبار محمول تقسیم میشود به محصله المحمول، معدولة المحمول و سالبة المحمول. اما در چگونگی ساختار و نیز مفاد آنها میان فلاسفه و منطقدانان اختلاف نظر جدی وجود دارد که قابل تحقیق است. درباره تعداد اجزاء مقوم حقیقت قضیه و اجزاء خارج از حقیقت قضیه که لازمه تحقق آن هستند نیز نظر واحدی وجود ندارد. تعداد اجزاء قضیه بحسب اختلاف هلیات بسیطه و هلیات مرکبه موجبه و سالبه مشخص میشود. درباره نسبت حکمیه نیز برخی معتقدند در همه قضایا - چه موجبه و چه سالبه - نسبت، ثبوتی و وجودی است ولی بعقیده برخی دیگر، این نسبت تنها در قضایای موجبه، ثبوتی است و در قضایای سالبه، سلبی و عدمی است. افزون بر این، مشروط یا غیر مشروط بودن تحقق موجبه معدوله نیز مطرح شده و قضیه سالبة المحمول نیز مورد مناقشه قرار گرفته است. ساختار قضیه سالبة المحمول در صورت ملفوظ، همانند قضیه سالبة محصله است اما در مفاد و مدلول، متفاوت است. مفاد قضیه سالبة

کلیدواژگان: موضوع، محمول، قضیه معدولة المحمول، سالبة المحمول، نسبت حکمیه، حکم.

مقدمه

منطق در واقع دانش شناسایی و روش درست اندیشیدن است. بعبارت دیگر، قانونی علمی است که انسان با رعایت آن از خطا و لغزش در اندیشه مصون میماند. شیوه اندیشیدن در منطق ارسطویی در دو ساحت صورتبندی شده است؛ یکی منطق تعریفات و دیگری حجّت و استدلال. در بخش اول، از انواع مفاهیمی بحث میشود که در معرفی اشیاء بگونه‌ی نقش دارند که در اصطلاح به آنها «قول شارح» گفته میشود. اما در بخش دوم، بعنوان مقدمه حجّت و استدلال، از قضایا و مفاهیم مرکب اسنادی بحث میشود، چراکه

(۱). دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، (عضو هیئت تحریریه خردنامه صدر)، mmohammadi@kiau.ac.ir

استدلال و استنتاج در قالب قضایا انجام میپذیرد. از اینرو شناخت انواع و احکام قضایا ضرورت پیدا میکند.

در تعریف قضیه گاهی گفته میشود، «قضیه قولی است که میتوان گوینده آنرا صادق یا کاذب دانست». طبق این تعریف میتوان گفت قضیه همان «تصدیق» مقابل تصور - بدون حکم - است، زیرا که نسبت صدق یا کذب به شخص گوینده در صورتی قابل توجیه است که به نسبت حکمیه اذعان کرده باشد. اما گاهی گفته میشود: «قضیه قولی است محتمل الصدق و الکذب»؛ یعنی قضیه گفتاری ترکیبی است که صلاحیت دارد به صدق یا کذب متصف شود اما بالفعل ممکن است به هیچکدام متصف نباشد. در اینصورت، قضیه اعم از تصدیق خواهد بود و طبق این تعریف میتوان گفت: «قضیه، مجموعه تصوراتی است که ممکن است بالفعل حکم را همراه داشته باشد که تصدیق است و ممکن است بالفعل حکم را در بر نداشته باشد ولی بالقوه میتواند دارای حکم باشد». در این مقاله سعی شده گونه‌های مختلف قضایا از لحاظ ساختاری و مدلول آنها مورد بررسی تحلیلی قرار گیرد.

اجزاء قضیه

تعداد اجزاء قضیه، بحسب اختلاف هلیات بسیطه و هلیات مرکبه و سلب و ایجاب مشخص میشود. علامه طباطبایی در تعلیقات خود بر أسفار بتفصیل به این مطلب پرداخته است. وی میگوید: آنچه که در اینباره منسوب به قدماست اینست که اجزاء قضایا بحسب اختلاف هلیات در بساطت و ترکیب یا ایجاب و سلب، متفاوت هستند؛ به این ترتیب:

(۱) هلیات بسیطه موجب دارای سه جزء هستند که عبارتند از موضوع، محمول و حکم. این قضایا نسبت حکمیه ندارند، زیرا که مفاد هل بسیطه موجب عبارت است از حکم بر ثبوت خود موضوع، نه ثبوت چیزی بر موضوع، و روشن است که نسبت یک شیء بر خودش معقول نیست؛

(۲) هل بسیطه سالبه دو جزء بیشتر ندارد، یعنی موضوع و محمول، اما حکم و نسبت حکمیه ندارد، چون مفادش نفی حکم و رفع ثبوت موضوع است؛ (۳) هلیات مرکبه موجب دارای چهار جزء کامل هستند، یعنی موضوع، محمول، نسبت حکمیه و حکم، و مفادش حکم بر ثبوت محمول بر موضوع است؛

(۴) هلیات مرکبه سالبه دارای سه جزء هستند: موضوع، محمول و نسبت حکمیه و حکم (طباطبایی، ۱۳۹۸: ۳۱۱).

اما نظر خود علامه - که ظاهر قضیه را با تصدیق در مقابل تصور ساده، یکی میداند - با هر دو نظر متفاوت است، زیرا وی معتقد است اولاً «حکم» که همان تصدیق و اذعان به نسبت است، تصور ذهنی محسوب نمیشود و داخل در هیچیک از مقولات نیست بلکه فعل نفس است؛ به این معنی که نفس انسانی موضوع و محمول را متحد و یکی میکند. از سوی دیگر، تحقق حکم به این معنی نیازی به تصور نسبت حکمیه ندارد و بهمین دلیل میبینیم «حکم» در هلیات بسیطه تنها با تصور موضوع و محمول بدون تصور نسبت حکمیه تمام میشود. پس تصدیق از آنجهت که تصدیق است در هیچیک از هلیات بسیطه و مرکبه نیازی به تحقق نسبت حکمی ندارد. بنابراین، نسبت حکمیه جزء مقوم حقیقت تصدیق نیست بلکه عرض لازم و

مقارن قضیه است.

نتیجه اینکه: قضایای موجهه - خواه هلیات بسیط یا مرکب - دارای تنها دو جزء هستند؛ موضوع و محمول. اما نسبت حکمیه از آنجهت که محمولهای قضایای هلیات مرکبه برای موضوعات آنهاست، یعنی بر موضوع تعلق دارند، ذهن ما مجبور میشود از تباط آنها به موضوعات را تصور کند و سپس این ارتباط را - بغلط - به همه قضایا تعمیم میدهد. بعبارت دیگر، مفاد قضیه موجهه همان حمل است، یعنی واحد دانستن وجود موضوع و محمول، اما مفاد قضیه سالبه سلب حمل است یعنی ذهن، فعل خودش را که واحد دانستن موضوع و محمول در وجوه است انجام نمیدهد اما چون وجود محمول در هلیات مرکبه، مغایر وجود موضوع است، ذهن ملزم میشود ربط محمول به موضوع را که همان نسبت حکمیه است تصور کند ولی جزء حقیقت قضیه محسوب نمیشود (همان: ۳۱۳).

حقیقت تصدیق

در چیستی حقیقت تصدیق نیز اختلاف نظر وجود دارد. ملاصدرا معتقد است تصدیق در واقع تصوریست که از حکم قابل انفکاک نیست بلکه مستلزم حکم است. وی میگوید: در بررسی و تحلیل مفهوم و حقیقت تصدیق به سه امر برخورد میکنیم: (۱) خود حکم که عبارت است از ایقاع و انتزاع که فعل نفس است و از قبیل علم حصولی و صورت ذهنی نیست؛ (۲) تصور این حکم که از قبیل علم حصولی و صوریست ولی تصدیق نیست بلکه از افراد تصور مقابل تصدیق است؛ (۳) تصویری که از حکم قابل انفکاک نیست بلکه

مستلزم حکم است، این همان تصدیق مقابل آن تصوریست که مستلزم حکم نیست.

ملاصدرا سپس چهار نظریه دیگر منسوب به منطقدانان را نقل میکند و آنها را متناسب با نظریه خود توجیه میکند.

۱- تصدیق همان حکم است، که به حکما منسوب است. از نظر ملاصدرا شاید مرادشان از حکم، تصوریست که مستلزم اذعان است و حکما در واقع قضیه مستلزم حکم را بنام حکم نامیده‌اند؛ از باب «تسمیه شیء به اسم لازمش».

۲- تصدیق عبارت است از مجموع تصور موضوع، محمول و حکم که منسوب به فخر رازی است. ملاصدرا میگوید: شاید غرض فخر رازی این باشد که تصدیق در ضمن این تصورات تحقق پیدا میکند نه اینکه ماهیت تصدیق متقدم به این سه امر باشد.

۳- تصدیق عبارت است از تصویری که حکم همراهش باشد. این تعریف منسوب به ارموی صاحب مطالع و دیگران است. از نظر ملاصدرا، اینجا هم شاید مراد ارموی از تصور، معنای جنسی تصور باشد که در ظرف تحلیل معروض حکم است.

۴- تصدیق عبارت است از اقرار و اذعان نفس به معنای قضیه. در این مورد نیز میتوان گفت: گرچه حکم خارج از تصدیق است اما گاهی مجازاً به تصدیق نیز اطلاق میشود (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۳۱۳ - ۳۱۶).

ملاصدرا بین قضیه و تصدیق تفاوت قائل است. بنظر وی علم حصولی تقسیم میشود به تصور بشرط لا یعنی تصور بدون حکم که تصور ساده است، و تصور بشرط شیء یعنی تصویری که

مستلزم حکم است؛ خواه حکم را بالفعل همراه داشته باشد یا نداشته باشد. بعنوان مثال «الخلاء موجود» چون دارای نسبت حکمی است، قضیه محسوب می‌شود، در عین حال نسبت به کسی که به این نسبت حکمی اذعان کرده باشد، تصدیق است اما نسبت به دیگری که در صحت آن تردید داشته باشد تصور بدون حکم است (همانجا).

نسبت حکمیۀ ایجابی و سلبی

نسبت حکمیۀ یکی از ارکان قضیه است؛ چه آنرا جزء حقیقت قضیه بدانیم یا شرط لازم. اما اینکه آیا در همه قضایا، ثبوتی و وجودی است یا در موجه‌ها ثبوتی و در سالبه‌ها، سلبی و عدمی است، اختلاف نظر وجود دارد. فلاسفه متقدم معتقد بودند نسبت حکمیۀ در همه قضایا - خواه موجه یا سالبه - ثبوتی و وجودی است. بنابراین، مفاد قضیۀ موجه عبارت است از ایجاب نسبت محمول بر موضوع و مفاد قضیه سالبه، سلب و قطع همان نسبت ایجابی. بعبارت دیگر، در سالبه، سلب حمل و ربط بین موضوع و محمول است و نه حمل سلب. بنابراین، ماده سلبی هم نداریم زیرا ماده قضایا عبارت است از کیفیت نسبت حکمیۀ محمول بر موضوع. پس در قضایای سالبه نیز هر یک از مواد سه‌گانه (وجوب، امتناع و امکان) متعلق بر نسبت ایجابی است، مثلاً مفاد قضیۀ سالبه «انسان شاعر نیست بالضرورة» سلب ضرورت نسبت شاعر بودن به انسان است و نه حمل ضرورت شاعر نبودن به انسان (همو، ۱۳۹۷: ۴۲۸).

اما بعقیده متأخرین، نسبت حکمیۀ در قضایا سالبه، سلبی و عدمی است، بنابراین مفاد قضیۀ «انسان جماد نیست» ایجاب نسبت جماد نبودن

بر انسان است، بعبارت دیگر حمل سلب جمادیت بر انسان است و نه سلب حمل. بنابر عقیده متأخرین، ماده قضایای سالبه نیز باعتبار نسبت سلبی است. بنابراین مفاد قضیۀ سالبه «انسان شاعر نیست بالضرورة» نسبت ضرورت شاعر نبودن بر انسان است. بعبارت دیگر، شاعر نبودن برای انسان ضروری است.

ملاصدرا نظریۀ متأخرین را مردود میدانند و در رد آن می‌گوید: «مواد قضایا (وجوب، امکان و امتناع) عبارتند از: حالت محمول نزد موضوع که بحسب شدت، ضعف و بطلان، مشخص می‌شوند، یعنی در صورت قوت و شدت نسبت محمول بر موضوع، حالت وجوب و ضرورت است و در صورت ضعف و سخافت نسبت، حالت امکان و در صورت بطلان تحقق، حالت امتناع است. در قضایای سالبه، این نسبت نفی و سلب می‌شود بنابراین نسبتی باقی نمی‌ماند تا به یکی از مواد سه‌گانه متصف شود» (همانجا).

اقسام قضیه باعتبار محمول

منطقدانان پیش از قرن هفتم، قضیه را باعتبار محمول به سه قسم تقسیم می‌کردند:

۱. قضیۀ موجه محصله که در آن، حکم می‌شود به ثبوت محمول محصل و وجودی بر موضوع قضیه، مانند «الف، ب است»؛
۲. قضیۀ سالبه محصله که مفادش حکم بر سلب و رفع محمول از موضوع است، مانند «الف، ب نیست»؛
۳. قضیۀ موجه معدوله المحمول که در آن حکم می‌شود بر ثبوت محمول غیر محصل و عدمی بر موضوع، مانند «الف، لا ب است».

اما در قرن هفتم که تحقیقات منطقی تحول پیدا میکند، یک نوع قضیه دیگر بعنوان قضیهٔ موجهه سالبة المحمول وارد مباحث منطق میشود. در قضیهٔ سالبة المحمول، صورت قضیهٔ سالبه محصله «الف، ب نیست» به موجهه تبدیل میشود، مانند «الف، چیزست که ب از آن سلب میشود».

قضیهٔ موجههٔ محصله که دارای چهار رکن اصلی (موضوع، محمول، نسبت حکمیة ایجابی و حکم) است، باتفاق همهٔ منطقدانان، یک قضیه منطقی کامل است.

قضیهٔ سالبه محصله از لحاظ ایجابی یا سلبی بودن نسبت حکمیة، مورد اختلاف است که بحث آن بتفصیل گذشت.

اما قضیهٔ موجههٔ معدولة المحمول که در آن حکم میشود به ثبوت محمول غیر محصل و عدمی بر موضوع، بین فارابی و ابن سینا در مفاد اسم غیر محصل، و بالنتیجه در حقیقت این نوع قضیه اختلاف نظر وجود دارد. فارابی معتقد است در موضوع قضیهٔ معدولة المحمول، شأنیت شرط است اگرچه در تحقق شأنیت میان پیروان فارابی اختلاف است که آیا شأنیت باید نسبت به شخص موضوع در وقت معین باشد و یا نسبت به نوع یا جنس قریب یا جنس بعید موضوع کافی است. به هر حال، بنظر فارابی قضیهٔ معدولة، قضیه‌یی است که موضوع آن، صلاحیت پذیرش و اتصاف با محمول را داشته باشد، مانند زید نایینا است که «زید» بعنوان یک موجود زنده صلاحیت بینایی را دارد ولی فاقد آنست. در واقع معدولة عدم ملکه است (فارابی، ۱۳۶۳: ۱۰۰-۹۹).

اما ابن سینا آنرا مردود میداند و با ذکر یک مثال آنرا نقض میکند وی میگوید:

اگر بگوییم: هر جسم، غیر موجود در موضوع است و هر چیزی که غیر موجود در موضوع باشد، جوهر است. این قیاس لزوماً منتج است، پس هر دو مقدمه موجهه هستند (ابن سینا، ۱۳۶۲: ۸۱).

توضیح اینکه اولاً، منتج بودن قیاس مذکور، دلیل بر این است که صغرای آن «هر جسم، غیر موجود در موضوع است» موجههٔ معدولة است، زیرا که شرط انتاج در شکل اول، موجهه بودن صغری است. ثانیاً، غیر موجود بودن در موضوع هیچ اشاره‌یی به عدم یک شیء موجود در جنس جوهر ندارد زیرا که جوهر جنس ندارد، پس در موضوع معدولة، شأنیت شرط نیست. بنظر ابن سینا تنها فرق بین سالبة محصله و موجههٔ معدولة، این است که در صدق سالبة محصله، وجود موضوع، شرط نیست ولی در موجههٔ معدولة، وجود موضوع شرط است.

بنظر میرسد که این اختلاف نظر در حقیقت قضیه موجههٔ معدولة و پافشاری ابن سینا برای اثبات حقانیت خود، منجر به تعمق بیشتر در فرق میان موجههٔ معدولة با سالبة محصله گردیده و ادامهٔ بحث و جدال در اینباره، و موشکافی محققان منطقدانان برجستهٔ قرن هفتم، مانند افضل الدین خونجی، ابهری و ارموی، زمینه را برای تولد قضیهٔ سالبة المحمول فراهم نموده است.

افضل الدین خونجی (وفات: ۶۴۶ق) در اثر معروف خود کشف الاسرار بعد از بیان فرق بین سالبه محصله و موجههٔ معدولة، و نقل اقوال مختلف دربارهٔ لزوم شأنیت در موضوع معدولة المحمول، مثال دیگری از ابن سینا نقل میکند. وی میگوید:

و الشيخ أبطل كل ذلك بأن قولنا: الجوهر ليس بعرض، و كل ما ليس بعرض فهو غنى عن الموضوع ينتج الجوهر غنى عن الموضوع (خونجی، ۱۳۸۹: ۸۹).

یعنی: شیخ ابوعلی سینا، شرط شأنتیت در موضوع معدوله را - به هر نحوی که باشد - ابطال کرده و گفته است: اگر بگوییم «جوهر عرض نیست، و هر چیزی که عرض نیست بینیا از موضوع است» نتیجه میدهد: «جوهر بینیا از موضوع است»، پس معلوم میشود صغرای قیاس یعنی «جوهر عرض نیست» موجب معدوله است، زیرا که در غیر این صورت، منتج نبود، در حالی که میدانیم عرض بودن برای جوهر، ممکن نیست. سپس در شکل استدلال ابن سینا مناقشه میکند و میگوید: «اگر قضیه «جوهر عرض نیست» در صغرای قیاس شکل اول به علت منتج بودن، موجب محسوب شود، اشتراط وجود موضوع در قضیه موجب نقض میشود زیرا اگر بگوییم: خلاء موجود نیست و هر چیزی که موجود نباشد محسوب نیست» نتیجه میدهد: خلاء محسوس نیست». یعنی بنابر استدلال شیخ قضیه «خلاء موجود نیست» در این قیاس، باید موجب معدوله باشد، زیرا که منتج است، در حالی که موضوع قضیه، یعنی «خلاء» وجود خارجی ندارد. و این برخلاف عقیده شیخ است، زیرا که وی معتقد است در قضیه موجب باید موضوع موجود باشد، و سپس در پاسخ اشکال میگوید:

حق این است که در قضایای موجهه‌یی که شرط انتاج قیاس هستند، موجود بودن موضوع لازم نیست؛ بلکه هرگاه نسبت یک اعتبار بر یک مفهوم وجودی و یا عدمی صادق

باشد و در کبری نیز تکرار شده باشد آن قیاس منتج خواهد بود. مثلاً هرگاه سلب محمول بر یک موضوع صادق باشد و حکمی نیز صدق بکند بر آنچه که آن سلب صادق است، بالبداهة نتیجه خواهد داد.

اینگونه قیاسها در صورتی عقیم و غیر منتج هستند که حرف سلب با ما بعدش تکرار نشود، مانند این که بگوییم: «آ، لیس ب» و «کل ب، ج» که البته نتیجه نمیدهد، زیرا که اگر محمول صغری، ادات سلب همراه مابعدش باشد، در کبری تکرار نشده و اگر محمول، تنها ما بعد حرف سلب باشد، در آن صورت صغری سالبه میشود و محذور سالبه بودن صغرای شکل اول لازم می‌آید (همان: ۹۰).

ظاهراً قطب‌الدین رازی از این عبارات چنین استنباط کرده که گویا خونجی، موجب بودن صغرای شکل اول را در همه قیاسها لازم نمیداند (رازی، ۱۳۹۴: مبحث قضایا). ولی این استنباط درست بنظر نمیرسد، بلکه بعکس، خونجی لزوم ایجاب صغری را مورد تأکید قرار میدهد و قضیه «خلاء موجود نیست» را موجب معدوله میداند؛ و لذا برای رفع اشکال میگوید:

والحق أن التي يشترط في إنتاج القياس، ليس يجب أن يكون موجودة الموضوع (خونجی، ۱۳۸۹: ۱۰۰).

وی معتقد است وجود موضوع در قضایای موجهه حقیقه و خارجی الزامی است و نه در قضیه ذهنیه. و در انتاج قیاس نیز، لازم نیست که مقدمات آن حقیقه یا خارجی باشند؛ پس اگر صغرای شکل اول قضیه ذهنیه باشد، مانند «خلاء موجود

نیست» — مثلاً — بدون اشتراط وجود موضوع، منتج خواهد بود.

باید افزود: خونجی در این مبحث هیچ اشاره‌ی به قضیه سالبه المحمول نکرده و در این مورد نقشی برای سالبه المحمول قائل نیست در صورتیکه با این بیان میتوان صغرای قیاس را موجبه سالبه المحمول تلقی کرد ولی در مباحث عکس نقیض از آن، نام میبرد و بین آن و معدوله المحمول، فرق مینهد و میگوید که این دو در قضایای خارجی و حقیقیه متلازمند. از اینجا معلوم میشود که وی در موجبه سالبه المحمول وجود موضوع را لازم نمیداند.

اما ارموی (وفات: ۶۸۲ق) در مطالع الأنوار بعد از نقل استدلال شیخ برای موجبه بودن قضیه «جوهر عرض نیست»، میگوید:

این استدلال، ضعیف است، زیرا که [اولاً] موجب میشود وجود موضوع در موجبه، شرط لازم نباشد؛ برای اینکه قیاس «خلاء موجود نیست، و هر آنچه که موجود نیست محسوس نیست» نیز منتج است در حالیکه موضوع، موجود نیست. و [ثانیاً] صغرای سالبه در شکل اول، در صورتی منتج نیست که نسبت سلبی تکرار نگردد مانند اینکه بگوییم «هیچ ب ج نیست» و «هر ج الف است» و اما اگر نسبت سلبی تکرار شود - همچنانکه در دو مثال گذشته بود - منتج است و گواه آن بداهت است. و [ثالثاً] میتوان گفت: قیاس در دو مثال مذکور [«جوهر عرض نیست» و «خلاء موجود نیست»] بسبب موجبه بودن صغری، منتج است. — گرچه سالبه المحمول است — و موجبه سالبه المحمول به جهت شباهتش

به سالبه، مقتضی وجود موضوع نیست و تحقیق همین است (ارموی، ۱۳۹۴: مبحث قضایا).

بنابراین، ارموی برای رد شبهه قیاس سینوی سه راه حل ارائه میدهد ولی نتیجه تحقیق را راه حل سوم میداند. بنظر وی اگر در این قیاس قضیه «خلاء موجود نیست» را سالبه المحمول بدانیم، در آن صورت هم شرط ایجاب صغری در شکل اول رعایت میشود، و هم شرط وجود موضوع در موجبه نقض نمیشود.

قضیه سالبه المحمول چه نوع قضیه‌ی است؟

اثیرالدین ابهری (وفات: ۶۶۰ق) در کتاب تنزیل الأفكار میگوید:

و اما اگر گفته شود «کل ج لیس ب فی الخارج» نه به این معنا که هر «ج» که در خارج موجود است در خارج «لا ب» است، بلکه به این معنا که بر افراد «ج»، سلب صادق است در آن صورت «سلب» محمول واقع شده و آن سالبه المحمول است. و در سالبه المحمول حکم، ثبوتی نیست، ولی رفع آن، وجود موضوع را ایجاب میکند و مساوی قضیه: «هیچ ج ب نیست» میباشد (ابهری، ۱۳۷۰: ۱۶۷۰).

از بیان ابهری چنین مستفاد میشود که قضیه سالبه المحمول از آن جهت که ادات سلب جزء محمول آن واقع نشده، با معدوله فرق دارد، و از آن لحاظ که خود سلب، محمول واقع شده با سالبه بسیطه متفاوت است. اما ابهری بر خلاف ارموی وجود موضوع را در سالبه المحمول، شرط لازم میداند و میگوید: رفع حکم در اینجا، وجود موضوع

را ایجاب میکند، ولی از لحاظ رفع حکم با سالبه محصله مساوی است.

اما قطب‌الدین رازی (وفات: ۷۷۶ق) در شرح مطالع با طرح یک سؤال مبنی بر انکار سالبه المحمول، آن را بطور مشروح معرفی میکند و جایگاه منطقی آن را مشخص مینماید. وی میگوید: «اگر بگویید: در قضیه «ج لیس ب» اگر سلب جزء محمول باشد، قضیه موجبه معدوله است و اگر خارج از محمول باشد، سالبه است؛ پس سالبه المحمول قابل تصور نیست. در پاسخ میگوییم: «سلب» هم در سالبه و هم در سالبه المحمول از محمول خارج است، با این تفاوت که در سالبه المحمول اعتبار افزون است زیرا که ما در سالبه، موضوع و محمول و نسبت ایجابی را تصور میکنیم، و آن را رفع میکنیم. اما در سالبه المحمول است موضوع و محمول و نسبت ایجابی را تصور میکنیم و آن را رفع میکنیم، سپس برمیگردیم این سلب را بر موضوع، حمل میکنیم، زیرا که وقتی ایجاب محمول بر موضوع صادق نباشد، سلب آن بر موضوع صادق خواهد بود. پس اعتبار سلب در سالبه المحمول تکرار میشود، برخلاف سالبه محصله، برای اینکه در سالبه چهار امر وجود دارد که عبارتند از: تصور موضوع، و تصور محمول، و تصور نسبت ایجابی و سلب آن نسبت. و اما در سالبه المحمول، پنج امر وجود دارد که عبارتند از چهار امر فوق‌الذکر بعلاوه حمل سلب بر موضوع. معنای سالبه المحمول این است که «ج چیزی است که محمول از آن سلب شده است». و معنای سالبه محصله اینکه «از ج، ب سلب شده است» و معنای معدولة المحمول اینست که بر «ج»، «لا ب» صادق است. از این بیان معلوم میشود که سالبه المحمول نیز مانند سالبه محصله وجود موضوع را ایجاب نمیکند» (رازی، ۱۳۹۴:

مبحث قضایا).

حاجی سبزواری، عین این مطالب را - بدون ارجاع - هم در کتاب منطق الثالی المنتظمة و هم در تعلیقه بر الأسفار نقل میکند با این تفاوت که سبزواری در سالبه المحمول که بنظر وی ربط سلب است، وجود موضوع را لازم میداند و قضیه «الخلاء لیس بموجود» را بعنوان قضیه سالبه المحمول قبول ندارد و معتقد است که این قضیه باید بصورت قضیه سالبه بیان شود (سبزواری، ۱۳۸۳: ۵۷۳، تعلیقه شماره ۱۹۹؛ همو، ۱۳۸۰: ۵۱).

آیا سالبه المحمول میتواند یک قضیه منطقی باشد؟

خواجه نصیرالدین طوسی، سالبه المحمول را بعنوان قضیه منطقی قبول ندارد. وی در کتاب تعدیل المعیار فی تنزیل الأفكار، در رد ابهری - که این قضیه را به رسمیت میشناسد - میگوید: در قضیه اگر «سلب» از «ربط» متأخر باشد، بمعنای عدول است - خواه در آن قضیه لفظ «لیس» با کلمه دیگر مرکب گردد یا لفظ «لا» با کلمه دیگر مرکب گردد - زیرا که مجموع این مرکبها بمنزله مفردی است که محکوم به [محمول] واقع شده است، چرا که ممکن نیست یک قضیه به حمل «هوهو» بر مفرد حمل شود. اما معنای سالبه المحمول این است: هر چیزی که به آن، ج - بنحو مقرر - گفته میشود، آن چیز همان است که بر آن، حمل میشود که وی «ب» نیست یا غیر ب است یا به هر عبارت دیگر. بنابراین، اگر در اینجا «لیس» که در طرف محمول است، بمعنای سلب گرفته شود - بنحوی که چیزی را از چیزی سلب کند - در آن صورت محمول

فردا مصلحت

به تنهایی یک قضیه میشود و از محمول بودن خارج میشود (طوسی، ۱۳۷۰: ۱۶۸).

از معاصرین نیز علامه طباطبایی با انعقاد قضیه سالبه المحمول مخالف میباشد. او در تعلیقه خود بر الأسفار - در ردّ بر صدر المتألهین - میگوید: اگر بپذیریم که مضمون و مفاد قضایای سالبه، رفع نسبت است و نه نسبت رفع - همچنانکه صدر المتألهین نیز آن را میپذیرند - در آن صورت، جایی برای انعقاد قضیه سالبه المحمول باقی نمیماند، زیرا که اثبات سلب بر چیزی بدون عدول بیمعنی است (طباطبایی، ۱۳۹۸: ۳۱۳).

ایشان در مقاله‌ی تحت عنوان «قضیه‌ی به نام موجبه سالبه المحمول» مینویسند:

مسئله‌ی است منطقی که بعضی از فلاسفه اسلامی به آن پاسخ مثبت داده و با قضیه موجبه سالبه المحمول، اشکالاتی را که در فلسفه به اتصاف ماهیات به امکان متوجه است، حل کرده‌اند، ولی نویسنده این سطور نظر به محذوراتی که در انعقاد این قضیه لازم می‌آید نتوانسته‌ام آن را بپذیرم... قضیه موجبه سالبه المحمول چنانکه اسمش دلالت دارد، قضیه موجبه‌ی باید باشد که در ناحیه محمولش سلبی است. این سلب را نمیتوان سلب عدولی که جزء محمول باشد، تلقی کرد زیرا در این صورت همان قضیه موجبه معدوله المحمول خواهد بود و مثبتین موجبه سالبه المحمول تصریح دارند که این قضیه غیر از معدوله است. پس ناگزیریم، سلب را سلب تحصیلی بگیریم که تصدیقی است بالفعل و دارای موضوع (که موضوع قضیه باشد)، و

محمول و حکم سلبی که سلب حکم است، و این تصدیق سلبی را که خودش قضیه سالبه محصله‌ی است، دوباره حمل کنیم به موضوعی که در خودش است، و در نتیجه قضیه‌ی خواهد بود که محمول آن یک تصدیق بالفعل و قضیه‌ی تامه میباشد؛ و این خلف است. پس در میان قضایا، قضیه‌ی به نام موجبه سالبه المحمول نداریم (همو، ۱۳۶۰: ۱۹۰ - ۱۸۷).

علامه طباطبایی - چنانکه دیدیم - به دو دلیل، قضیه سالبه المحمول را بعنوان یک قضیه منطقی نمی‌پذیرند:

۱) مضمون و مفاد قضیه سالبه، رفع نسبت و سلب حکم است، بنابراین، اثبات این سلب بر چیزی بدون عدول، بیمعنی است.

۲) قضیه سالبه المحمول قضیه‌ی است که محمول آن یک تصدیق بالفعل و قضیه تامه است که حمل میشود به موضوعی که در خودش است. و این خلف است، زیرا که محمول یک قضیه نمیتواند تصدیق بالفعل باشد.

اما دکتر حائری یزدی، در دفاع از قضیه سالبه المحمول مینویسد:

بنظر ما برای بدست آوردن این قضیه، دو طریق موجود است که یکی را باید طریق آزمایش و بررسی صدق نامید و دیگری را طریقه توصیف. طریقه اول، طریقه مشهوری است که در سخنان حکمای اسلامی دیده میشود، و حکیم سبزواری، هم در کتاب شرح منظومه و هم در شرح و تفسیر بینظیر خود بر کتاب اسفار آن را بتفصیل ذکر کرده است. اما طریقه دوم، روشی است که ما خود ابتکار

کرده‌ایم (حائری یزدی، ۱۳۶۰: ۱۷۱).

طریقه اول، یعنی آزمایش و بررسی صدق؛ همان است که از کتاب شرح مطالع نقل کردیم و بطور خلاصه اینکه: در قضیه سالبه بسیطه، چهار اعتبار است، یعنی: تصور موضوع، تصور محمول، تصور نسبت ایجابی، و سلب آن نسبت. حال اگر بخواهیم صدق این قضیه سالبه بسیطه را بررسی کنیم و بگوییم: «چون ایجاب محمول بر موضوع صادق نیست؛ پس سلب آن بر موضوع صادق است» در اینصورت قضیه موجبه سالبه المحمول بدست خواهد آمد.

اما خلاصه بیان دکتر حائری در مورد طریقه دوم اینکه: جمله «منوچهر طیب نیست» - که یک قضیه سالبه بسیطه است - در بدو امر که میشنویم، برای ما یک جمله خبری است، ولی هنگامی که از واقعیت خبر آگاه شدیم، میتوانیم این جمله خبری را بصورت جمله وصفی، نوسازی کنیم و بگوییم: پس «منوچهر کسی است که طیب نیست» در این صورت، قضیه ما، که جز آگاهی از سلب و توصیف موضوع به همان آگاهی نخستین چیز دیگری نیست، قضیه سالبه المحمول خواهد بود (همان: ۱۷۶).

البته گفتنی است که این توجیه دوم طبق قاعده معروف (اخبار پس از دانستن اوصافند و اوصاف پیش از دانستن اخبار میباشند)، از تعبیر حاج ملاهادی سبزواری از معنای سالبه المحمول نیز قابل استنباط است. چنانکه گفته‌اند: «معنی سالبه المحمول: أن ج، شیء سلب عنه المحمول» (سبزواری، ۱۳۸۳: ۵۷۳، تعلیقه ۱۹۹). یعنی معنای سالبه المحمول این است که: «ج» چیزی است که «ب» از آن، سلب شده است که در مثال

استاد حائری میشود: «منوچهر کسی است که طیب نیست».

از تفصیل مطالب گذشته معلوم گردید که قضیه سالبه المحمول، همان قضیه سالبه محصله است که یک اعتبار افزون دارد. به این معنا که در قضیه سالبه محصله (تصور موضوع، تصور محمول، تصور نسبت ایجابی، و سلب نسبت ایجابی) ملحوظ است؛ اما در سالبه المحمول، علاوه بر آن چهار امر، صدق سلب نسبت بر موضوع نیز اعتبار میشود و بصورت ایجاب سلب درمی آید.

اما اشکال این است که اولاً مفاد قضیه سالبه محصله، سلب نسبت است، بنابراین، اثبات این سلب چگونه بدون برگشت به معدوله ممکن است؟ ثانیاً محمول قضیه سالبه المحمول، یک تصدیق بالفعل و قضیه تام میباشد، در صورتی که محمول باید تصور باشد و نه تصدیق و یا قضیه تام.

اما اشکال اول که از طرف علامه طباطبایی مطرح شده ظاهراً بر اساس اختلاف مبنایی است. بدین معنا که علامه نسبت حکمیه را جزء لازم قضیه نمیداند و معتقد است که قضیه سالبه تنها از دو جزء تشکیل میشود که عبارتند از موضوع و محمول (طباطبایی، ۱۳۹۸: ۳۱۳). بنابراین، در قضیه سالبه نسبت حکمیه وجود ندارد تا صدق سلب آن اعتبار شود، مگر این که بصورت معدوله بیان شود. اما بنظر صدر المتألهین (ره) مفاد قضیه سالبه محصله رفع نسبت ایجابی است (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۴۲۸). و نسبت حکمیه جزء قضیه محسوب میشود، نهایت اینکه چون در سالبه، این نسبت ایجابی صادق نیست، لذا آن را سلب و رفع میکنیم؛ بنابراین، میتوانیم صدق سلب نسبت بر

موضوع را مورد ملاحظه قرار دهیم و بگوییم: «ج، چیزی است که ب از آن سلب شده است».

اما اشکال دوم - که ابتدا خواجه نصیرالدین طوسی و سپس علامه طباطبایی آن را مطرح کرده‌اند - مبنی بر اینکه محمول قضیه سالبة المحمول، تصدیق بالفعل است در صورتیکه محمول باید «تصور» باشد، دقیق نیست زیرا که «تصدیق» بنظر منطقیون، یا خود حکم است یا مستلزم حکم است، بنابراین، قضیه سالبة محصله تا وقتی که بصورت سالبة المحمول در نیامده باشد، تصدیق بالفعل نخواهد بود. زیرا که تصدیق بدون حکم بیمعنی است. پس ادعای لزوم حمل تصدیق بالفعل در سالبة المحمول موجه بنظر نمی‌رسد، زیرا که «لزوم حمل تصدیق بالفعل» در این مورد سالبه به انتفاء موضوع است، برای اینکه تصدیقی وجود ندارد تا محمول واقع شود، پس سالبة محصله قضیه است، ولی تصدیق نیست. طبق نظر ملاصدرا، هر تصدیق قضیه است، ولی هر قضیه تصدیق نیست (همو، ۱۳۶۳).

اما اینکه چگونه قضیه سالبة محصله که یک قضیه تام است، محمول واقع میشود؟ پاسخ این است که در قضیه سالبة المحمول، قضیه سالبة محصله، محمول واقع نمیشود، بلکه این، ویژگی خاص قضیه سالبه است که یک اعتبار افزونی را ایجاد میکند.

توضیح اینکه: در تحقق تصدیق در قضیه موجه، اعتبار چهار امر کافی است، یعنی ما در قضیه موجه، مانند «ج، ب است»، موضوع، محمول و نسبت محمول بر موضوع را تصور میکنیم و در مرحله چهارم این نسبت ایجابی را تأیید میکنیم. عبارت دیگر، حکم میکنیم بر

ایجاب محمول بر موضوع، آنگاه میشود تصدیق. اما در قضیه سالبه، مانند «ج، ب نیست» موضوع، محمول و نسبت محمول بر موضوع را تصور میکنیم ولیکن در مرحله چهارم نمیتوانیم بر ایجاب نسبت محمول بر موضوع حکم کنیم، بلکه نسبت ایجابی را رفع میکنیم و میدانیم که رفع نسبت، سلب حکم است و نه حکم سلبی، لذا برمیگردیم همان سلب حکم را بر موضوع تصدیق میکنیم، آنگاه قضیه سالبة ما تصدیق میشود و نام آن را میگذاریم «سالبة المحمول».

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این مقاله نظریات مختلف فلاسفه و منطقدانان درباره حقیقت و اقسام قضایا باعتبار ساختاری مطرح شد و مورد بررسی تحلیلی قرار گرفت. دانستن دیدگاههای مختلف و متفاوت صاحب نظران درباره قضایا که ماده استدلال و برهان هستند، برای پژوهشگران علوم عقلی یک ضرورت است. در این مقاله، بطور خلاصه میتوان به این نتایج اشاره کرد:

۱. تعداد اجزاء قضایا که بحسب هلیات بسیط و مرکب و نیز سلب و ایجاب مشخص میشود، متفاوت است.

۲. از دیدگاه علامه طباطبایی، قضیه همان تصدیق است ولی از نظر ملاصدرا قضیه غیر از تصدیق است زیرا قضیه مجموع تصورات سه‌گانه (موضوع، محمول و نسبت حکمی) بدون حکم است، اما تصدیق مجموع تصوراتی است که مستلزم حکم است یا خود حکم است.

۳. فارابی در قضیه معدولة المحمول شأنیت موضوع را لازم میدانند، اما از نظر ابن سینا شأنیت لازم

نیست. ابن سینا معتقد است فرق قضیه معدوله المحمول با سالبه محصله این است که در معدوله وجود موضوع لازم است ولی در سالبه محصله لازم نیست.

۴. علامه طباطبایی قضیه سالبه المحمول را بعنوان قضیه منطقی نمیپذیرد اما ملاصدرا سالبه المحمول را یک قضیه منطقی قابل قبول میدانند و در تبیین امکان ذاتی از آن استفاده میکنند.

منابع

ابن سینا، (۱۳۶۲) الشفا؛ المنطق؛ کتاب العبارة، قم؛ کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

ابهری، اثیرالدین (۱۳۷۰) تنزیل الأفكار؛ مجموعه کتاب منطق و مباحث الألفاظ، تهران: دانشگاه تهران.

أرموی، سراج الدین (۱۳۹۴) مطالع الأنوار و شرحه، تحقیق ابوالقاسم رحمانی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

حائری یزدی، مهدی (۱۳۶۰) متافیزیک؛ مجموعه مقالات فلسفی، تهران: نهضت زنان ملسمان.

خونجی، افضل الدین (۱۳۸۹) کشف الأسرار، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

رازی، قطب الدین (۱۳۹۴) شرح مطالع الأنوار، تهران:

مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

سبزواری، ملاهادی (۱۳۸۰) شرح المنظومة (قسم المنطق؛ اللثالی المنتظمة)، تحقیق مسعود طالبی، تهران: ناب.

— — — — (۱۳۸۳) تعلیقات بر أسفار أریعه در: ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ۹ جلدی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

ملاصدرا (۱۳۶۳) رسالة التصور و التصدیق، ضمیمه الجواهر النضید، قم: بیدار.

— — — — (۱۳۹۷) الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۱، تصحیح و تحقیق غلامرضا اعوانی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۷۰) تعدیل المعیار فی تنزیل الأفكار؛ مجموعه کتاب منطق و مباحث الألفاظ، تهران: دانشگاه تهران.

طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۹۸) تعلیقات برأسفار أریعه، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

— — — — (۱۳۶۰) متافیزیک؛ مجموعه مقالات فلسفی، «مقاله: قضیه بی بنام موجبه سالبه المحمول»، تهران: نهضت زنان مسلمان.

فارابی، (۱۳۶۳) المنطقیات، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.